

آسیب شناسی دو شعار و نگاهی به برخی شعارها:

«به اختلاس کم بشه، مشکل ما حل میشه»
«فقط کف خیابون، به دست میاد حقمون»

امیرجوهری لنگرودی

andishe.gbg@hotmail.com



پیش درآمد:

با احترام به رفیق کارگر بازنشسته «اسماعیل گرامی» زندانی سیاسی که برای نخستین بار شعار: «فقط کف خیابون، به چنگ میاد حقمون» را به کف خیابان کشاند و برایش تا به امروز هزینه‌هایی بس گزاف هم پرداخته و همچنان امروز هم در زندان بهسر می‌برد.

با احترام به بیشمار بازنشستگان تأمین اجتماعی، کشوری، لشکری، فولادی، فرهنگی و... خاصه بازنشستگان شوش و اهوازی، کرمانشاهی و رشت، تهرانی و دیگر استان‌ها که تاج سر جنبش مطالباتی‌اند و هر هفته با سردادن ده‌ها شعار گزین شده‌ی خویش، خواب آرام حاکمیت و مزدوران ریز و درشت امنیتی و نیروهای ضد شورش را در سراسر کشور آشفته می‌کنند.

از خیل وسیع شعارهایی که بازنشستگان و در سال های اخیر خاصه از سال ۹۹ به این طرف در اعتراضات خیابانی خود سرداده اند و من آنها را در روز شمار کارگری جای داده ام، تنها دو شعار: «یه اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه» یا «تنها کف خیابون/ به چنگ میاد حقمون» نیستند که کارکرد قابل بحث و نقد دارند، شعارهای دیگری هم سرداده شده که در تبیین مسائل اجتماعی و انطباق شان با واقعیات جنبش مطالباتی قابل واریسی اند و کاستی محسوسی را رقم می زنند، این شعارها اغلب از موضع واکنش به مسائلی طرح شده که حکومت عمده کرده است و فاقد مواضع مستقل طبقاتی هستند؛ از جمله:

«ازخوزستان تا گیلان/ ننگ براین مدیران»: این شعارتها از سیستم بوروکراتیک و نظم دیوان سالاری دیکته شده ناشی از سیاست های حکومتی را مورد حمله قرار می دهد که عملاً سایر عوامل موثر در بی عدالتی و ستم را در روابط و مناسبات سرمایه داری نادیده گرفته و آنرا در مدیریت مدیران خلاصه می کند.

«فقر و فساد همینجاست/ حرومزاده آمریکاست»: چرا باید فقر و فساد را در قالب طعنه سیاسی به امریکا به چالش کشید؟ آیا اگر رابطه با امریکا برقرار بود، فقر و فساد نداشتیم؟ سابقه بسیاری از کشورهای نزدیک به امریکا و حتی زندگی در خود ایالات متحده امریکا هم سرشار از فقر و فساد و بی عدالتی است. اگر نظام سرمایه داری ایران در عرصه سیاست خارجی با امریکا مشکل نمی داشت، فساد و فقر نداشتیم؟ الان در هند و پاکستان با توجه به روابط دیپلماتیک با ایالات متحده امریکا، فقر و فساد در آنجا ها دیده نمی شود؟

شعارهایی مانند «کشور پر در آمد / چه بر سر تو آمد؟»، «ایران پر درآمد، مسئول بی لیاقت/ چه بر سر تو آورد؟» در مجموع به جای پرداختن به کارکردهای بد و معیوب سیستم و نظام سیاسی حاکم و ناکارآمدی و اشکالات اساسی در ساختار حکومتی فقط مسئول بی لیاقتی را که مدیرانی می داند که معلوم هم نیست چه شخصیت حقیقی یا حقوقی دارند و چه کرده اند؟ این شعار فاقد درک درست از اقتصاد سیاسی سرمایه داری و درک درستی از روابط این نظام سرمایه دارانه در

ایران و جهان است. این شعار شخص را مسبب همه‌ی مشکلات می‌داند و از آن گذشته اطلاق کشور و بدبختی‌هایی که بر سر آن آمده است، نمی‌تواند توضیح دهد در درون کشور چه کسانی مسبب این همه جنایات بوده‌اند؟ کارگران یا سرمایه داران کشور، کدامیک؟ آیا آن امکاناتی که در کشور برای سرمایه دارن وجود دارد و از ایران برای آنان بهشتی ساخته است و آنکه برای کارگرانی که حتی مالکیت یک مترخانه و زیرسقفی را هم از تمامیت کارگران دریغ می‌دارند؟

«تأمین اجتماعی / چه اسم اشتباهی»: این شعار در واقع تأمین اجتماعی را به عنوان ساختاری که مورد دستبرد دولتی قرار گرفته، نقد نمی‌کند بلکه خود تأمین اجتماعی را نفی می‌کند. این شعار خیلی مسخره و در واقع در نفی وجودی سازمان‌های مردمی است و در ادامه ممکن است به نفی آن هم منجر شود.

«مخابرات حیا کن / اینترنت را رها کن»: این شعار نیز از یک شرکت خدمات‌تایدر کشور، موجودی بی حیا ساخته است! مخابرات در ذهن مردم یک سیستم ارتباطی است. سرمایه داری این سیستم را که قاعدتاً باید در تسهیل روابط غیرحضوری مردم برای استفاده‌های مناسب و مفید به کار گرفته شود به عنوان یک سیستم اقتصادی سودآور با انواع محدودیت‌ها در استفاده از تکنولوژی‌های موجود و جدید به کار گرفته اند. اتفاقاً اینجا چون یک بنگاه مشخص هدف این شعار است، باید مدیران و صاحبان غاصب آن را به چالش کشید و به دولت و کارگزارانی که خلاف قانون، این بنگاه بزرگ را بدل به موسسه خصوصی سود آور کرده و آن را از مالکیت عمومی به در آوردند، هدف اعتراض قرار گیرند.

و اما شعار: «یه اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه»، در وجه کنایی و طنز اجتماعی به درستی انتخاب شده بود. وقتی یک مورد اختلاس **محمد رضا خاوری** به مبلغ سه هزار میلیارد تومان یا اختلاس ۱۲۳ میلیارد تومانی **فاضل خداداد** و یا فساد ۹۲ هزار میلیارد تومانی **فولاد مبارکه**، و یا فساد پتروشیمی **مرجان شیخ‌الاسلامی آل‌آقا** به میزان ۳۱۸ میلیارد و ۶۳۷ میلیون و ۲۷۵ هزار تومان و... همه و همه در جامعه دهن و واگرد، کارکرد این شعار در صرف اعتراضات مورد یافت، ولی

امروز باید مضمون آنرا شکافت و مورد تجدید نظر قرارداد. چراکه فارغ از وجه کنایی پیشین‌اش، به رسمیت شناختن اختلاس و نادیده گرفتن نقش فساد سیستماتیک در ایجاد انواع غارت و دزدی و فسادهای رایج و باندهای مافیایی هدایت کننده ی این روابط در قوای سه گانه حکومتی (دولت- مجلس- قوه قضادیه)، نمادی از سلسله فساد حاکم را در دل حیات جامعه به نمایش می گذارد .

در شرایط فعلی که حکومتی رانت خوار، دزد و اختلاس گر و پول شوی، بر سر کار است، سردادن شعار «یه اختلاس کم بشه / مشکل ما حل میشه» اشتباه است؛ چرا که اینطور برداشت خواهد شد که معترضان کف خیابان، مضمون اختلاس را پذیرفته‌اند اما به کمیت آن اشکال دارند و ناراحت‌اند که ما چرا نتوانستیم این کنیم و مهم‌تر اینکه اختلاس، در دل یک حاکمیت نابکار و دزد، خودش مازاد فساد سیستماتیک شمرده می‌شود و کسی که فساد نهادینه را درک نمی‌کند، به طور منطقی به اختلاس و نتایج زیان‌بار آن توجه ندارد و برای همین در حد رفع مشکلات اگنومیستی خود، خواهان کمتر شدن دامنه‌ی اختلاس است. اینگونه آدمیان به طریق اولی با فساد نهادینه شده هم کنار می‌آیند. به نظرم نظیر این شعارها همین طور وارد جنبش کارگری نشده‌اند؛ چرا که عادی سازی اختلاس و فساد از کارکردهای دستگاه فسادانگیز بورژوازی ایران است که هم در دوره‌ی سلطنت دودمان پهلوی‌ها و هم در دستگاه حاکمیت اسلامی، از دیرباز تا به امروز، جزء جدایی ناپذیر این حکومت هاست و در درون آن‌ها زاده می‌شود و رشد می‌کند، تو گویی مردم پذیرفته‌اند که هر روز دزدی صورت گیرد و آدمیان خود را مدلول این دزدی‌ها تلقی نمایند. درحالی‌که دزدی و اختلاس در هر جامعه‌ای حتی در دل مافیای ایتالیا و یا اسپانیا و یا لاس وگاس به قیمت تباهی و نیستی زندگانی مردمان سراسر جامعه جهانی و در جامعه ما به قیمت نابودی زندگی توده‌های رنج و کار مانند کارگر، زنان دست فروش، خانه دار و کارگر خانگی، پرستار، معلم، بازنشسته، کشاورز، دانشجو و دانش آموز، مال باخته، کولبر و سوخت بر و میلیون‌ها انسانی‌ست که به حیطة آمارنگاری حکومت‌ها از دهک‌های پائین هستند

و بر اثر همین غارت‌ها، دارو ندارشان به یغما رفته و در سیاه چال فقر و ناداری سقوط می‌کنند.

در مورد ادا کردن شعار «فقط کف خیابون/ به دست میاد حقمون» نه در مقطعی که ادا گردید، بلکه امروز اشکال اساسی‌تر است و به عدم درک متدولوژی مبارزه طبقاتی برمی‌گردد.

پیش‌تر اینجا و آنجا اشاراتی به این موضوع داشتم، حال با صراحت برآیم: این شعار ویژگی دگماتیستی دارد؛ مطلق کردن گرفتن حق تنها و "فقط در کف خیابان" یعنی نادیده گرفتن دیگر شکل‌های متنوع و ممکن مبارزه که تنوع و سازمان‌یابی‌های متناسب با سطح مبارزه را از چشم انداز دور می‌کند. من طی مقالات متعددی همواره آورده‌ام: «چاره رنجبران، وحدت و تشکیلات است». اگر این شعار درست است که هست، پس ما باید به سامانه سازی و رسانه ای کردن (تبلیغ و ترویج) و عرصه‌ی عمومی (خیابان) توأمان توجه داشته باشیم. نادیده گرفتن هر یک، هم توان کمی و هم کیفیت مبارزه را به پایین‌ترین سطح ممکن تقلیل خواهد داد. نتیجه‌اش را هم در خیابان می‌بینیم. چند روز در هفته و خاصه یکشنبه‌ها و دوشنبه‌ها که با حضور تعداد اندکی از میلیون‌ها بازنشسته، تجمعات پراکنده‌ی اعتراضی شکل گرفته که تاکنون در مقابل خیل وسیع شعارهای مطالباتی، به نتیجه مطلوب دست نیافته است .. انگار پرده‌های گوش مسئولان را حتی اندکی نلرزانده است. توگویی شعار و خواست‌های توأمان آن‌ها را نمی‌شنوند. نیروهای امنیتی هم خیالشان از این تجمعات خیابانی راحت است و گویی عادت کرده‌اند که جمعی زن و مرد میانسال یا سالخورده‌ی بازنشسته با تن رنجور خود و کیسه‌ی دارو به دست شعارهایی سر می‌دهند و آرام و آرام به خانه‌هایشان برمی‌گردند. این برای آن گزمه‌های دیو صفت تفریح خاطر و برای نیروهای کلاه‌خود برسر و زره بر تن، نمایشی از صف قدر قدرتی آنان را در برابر افکار عمومی در کنترل خیابان به نمایش می‌گذارد.

به گمان من یک معنای منسوخ شده‌ی رابطه موتور کوچک و موتور بزرگ هم در این شعار وجود دارد. گویا همه‌ی آگاهان کارگری باید به

خیابان بروند تا بقیه توده‌های مردم اگر تمایل پیدا کردند به آن‌ها بپیوندند. این شکل برخورد نه آگاه‌سازی را قبول دارد و نه اعتقاد به کار توده‌ای و فراگیر و تشکیلات ناشی از آن را به سامان می‌برد. در این چند سالی که از برپایی چنین تجمعاتی می‌گذرد، سازماندهی برای فراگیر شدن و تحسن و تجمع در نقاطی تأثیرگذار - به عنوان نمونه راه‌بندان خیابان اصلی مقابل وزارت کار در پایتخت که هوش از سر حکومت بپراند و درماندگی اش را به نمایش بگذارد تا به قدرت بازنشستگان پی برند یا اقدامات عملی این‌چنینی که نیاز به اتحاد عملی گروه‌های گوناگون بازنشستگان دارد - رخ نداده و برای گسترش عمل و افزایش توان تجمعات خیابانی برنامه ریزی و هم‌گرایی صورت نگرفته که هیچ، هر صنف و گروهی از بازنشستگان یک روز مجزا و جایی متفاوت برای تجمع انتخاب کرده‌اند و به پراکندگی دامن زده‌اند که این خود نشانه‌ی رسیدن زمان تغییر استراتژی و شعارهای تکراری ناکارآمد گذشته است.

آنانی که شعار "ضرورت شورایی" در هر شرایطی از طریق توتیت و نمایش اینستاگرامی و فیس بوکی و شبکه‌های اجتماعی را وجه تسمیه و تشخیص خود قرار دادند و آن‌را به تسمه نقاله‌ی دفاعی خود برابر متحقق شدن حاکمیت شورایی بسیج گرمی‌شمارند، در نمی‌یابند که "ضرورت شورایی" ضرورت پاسخگویی به مطالبه بسیج توده‌ای کارگران از پائین برای به بن بست کشاندن بخش خصوصی و خصوصتی در مقام جوابگویی حلقه مفقوده مبارزه آن سرش ناپیدای تشکل‌های کارگری مستقل درون جامعه باید تلقی گردد. مثلاً شعار "ضرورت شورایی" در دل مبارزه فعالان سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه در برابر سرمایه داری ابتر و دزد اسلامی و کوتاه کردن دست آنان و سپردن مدیریت و خود گرانی چرخه تولید و عرصه بازار و فروش توسط خود کارگران در برنامه "شورای کارخانه" بود و لاغیر. امروز من به‌عنوان یک فعال عرصه کارگری، نگران لانه کردن جماعت «محور مقاومتی»‌ها، در دل جنبش کارگری‌ام... آنچه در نیشکر هفت تپه حادث شد و **محمد خنیف‌ری** که هم پرونده‌ی **علی نجاتی**، **اسماعیل بخشی** و **سپیده قلیان** بود و به پنج سال زندان و شلاق هم محکوم شده بود، را پس از آزادی و بازگشت

برسرکار، بدل به آدمی کرد که چفیه برگردن، سوار بر اتوبوس برای سینه زنی بر جنازه‌ی آیت‌اله قتلعام ابراهیم رئیسی دیده شد. جناب علی‌علیزاده سوار بر تلویزیون جدال با پریسا نصرآبادی در ایران، و رقیه دانشگری در آلمان بر سر تعیین دستمزد کارگران سینه می‌زنند و خبرگزاری تسنیم برای پریسا خانم سینه می‌دراند و پریسا دعوت به شرکت جوانان در رأی دادن به جلیلی را توثیق می‌کند و دوست پسرایشان در دور دوم با وقاحت تمام رأی خود را علنی می‌کند و با گردن‌های خمیده و فروفتاده پای صندوق رأی سفارتی‌های در گویبری گوتنبرگ ظاهر می‌گردند فرمان صادره را اجرایی نمایند.

صد البته اینها نگرانی ندارند، چون رو باز حرکت می‌کنند و مزدورانی کما بیش شناخته شده‌اند. اما آنها که تشکل جعلی درست می‌کنند و اخبار اعتصابات سی روزه می‌دهند و دائماً در حال فریب دقیقاً به مثابه سر دادن شعار «اعتصاب سراسری» که امروز اینجا و آنجا سر داده و آمده است: «در پی حادثه وحشتناک معدن طبس، وقت آن است که تمام کارگران و مزدبگیران ایران در اعتراض به شرایط اسفناک ایمنی محیط کار، قرارداد کار، پائین بودن دستمزد نسبت به تورم و سنگینی کار، دست به اعتصاب سراسری بزنیم» باید نگران چنین انحرافات هم باشند و برای رویارویی با آن با توجه به تجربیات پیشین و برآیند نیروها، برنامه داشته باشند.

منطقی این خواهد بود که همه‌ی ما دریابیم شعار دادن اصل نیست، بلکه تدبیر و فراست و اجرایی نمودن آن عین مبارزه است. اعتصاب سراسری در شعار ممکن نیست، بلکه با تجهیز طبقه و ایجاد تشکل و سازماندهی توأمان همین نیروی تجمیع شده در سطح تشکل‌های مستقل طبقاتی است که باید و می‌تواند صورت پذیرد و نیروهای کار و تولید را در اشل سراسری به حرکت درآورد...

وضعیت بحرانی و فلاکت بار کنونی با انسداد همه جانبه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و شرایط جنگی تحمیلی و حماقت آفرین حاکمیت اسلامی با اسرائیل و بالعکس، با ترور ضد انسانی حسن نصرالله در لبنان توسط قوای سرکوبگر نتانیاهو، همه و همه جامعه ما را در آستانه

فروپاشی و بخشاً احتمال اعتصابات سراسری قرار داده است. اینکه "دست به اعتصاب سراسری بزنیم" یک چیز است و اینکه اعتصاب عمومی سیاسی در جامعه حادث گردد و به وقوع بپیوندد، امر دیگریست. وقوع اعتصاب عمومی و سراسری در شرایط فعلی فراتر از قصد پیشگویی و حتمیت وقوع آن در پیکار بی امان مردم و خاصه جنبش‌های مطالبه محور می‌تواند قرار گیرد. از این رو با توجه به نامحتمل نبودن آن در چشم‌انداز نزدیک، لازم می‌نماید که امر اعتصاب عمومی سیاسی به عنوان یکی از عالی‌ترین سطوح اقدامات فرا قانونی و به مثابه حربه‌ای ضربتی ولی سازمان یافته در پیکار طبقاتی اساسی کارگران علیه کاپیت طبقه حاکم و خاصه عوامل سرکوب آن برای پایان دادن به حیات سیاسی رژیم حاکم، مورد توجه و بحث و بررسی تمامی سازمانگران و پایگان جنبش کارگری و دیگر اقشار آزادی‌خواه قرار گیرد تا با دریافت همه جانبه آنچه در پهنه رو در رویی نظام پیشین در سال ۵۶ و ۵۷ با آمادگی همه جانبه‌تری بتوان این سلاح کارآمد را برای رهایی مردمان جامعه از قید مرگ آفرین این حاکمیت داغ و درفش، زندان، شکنجه و اعدام فراهم آورد.

یادمان نرود اعتصاب سراسری کارگران، سلاحیست طبقاتی که جبر وامانده اقتصادی تحمیل شده به توده زنان و مردان کارگر و عموم بازنشستگان، معلمان و دیگر نیروهای جنبش طبقاتی جامعه ما به زور سرکوب و فشارهای امنیتی تحمیل می‌کند؛ این اقدام به مثابه سلاحی است که فقط به صورت جمعی و همبستگی همگانی یعنی در پرتو (وحدت و تشکیلات) می‌توان آن را به کار گرفت... با "لنگش کن، برو جلو هواتو دارم" نمی‌شود، بلکه نبرد عمومی طبقه در برابر طبقه در تمامیت کشور را باید در پرتو آگاهی و نظم‌پذیری و جلوگیری از پراکندگی و تشکل‌پذیری همه توده رنج و کار جامعه سامان می‌گیرد و لاغیر!

در این کار و در این پیکار، فرودستان مرد میدان برآمده از تشکل‌ها و سازمان‌های مستقل کارگری که منافع آنان را نمایندگی کند، کار و سازماندهی می‌خواهند نه شعار و توئیت زدن و قایم شدن در پستوی

خانه. مطالبات جنبش فرودست و مزدبگیر جامعه ما و هر جای دیگر، با شعار و ابداع شعار بهتر نمی‌شود، بلکه مطالبات جنبش کارگری با حضور در میدان مبارزه و آگاهی سازی و سازماندهی و ایجاد تشکل‌های محیط کار و پیوند آن‌ها با سایر تشکل‌های صنفی و سیاسی بر آورده می‌شود. در راه تحقق این واقعیت مسلم مبارزه طبقاتی، جلب همبستگی و حمایت اعتصاب سراسری، صرفاً جنگی است میان دو نیروی به شدت نابرابر. درحالی‌که صف اعتصاب فقط فداکاری و گذشت و خطر کردن و با نداشتن و دستگیری و زندان روبه‌روست و برای به دست آوردن آزادی، وسیله‌ای جز ایستادگی ندارند، طرف مقابل از همه اهرم‌های مالی، پلیسی، تبلیغاتی و... را برای در هم شکستن اعتصاب دارد. برای عموم رنجبران داشتن اراده واحد، جز پیکار بی‌امان و داشتن وحدت و تشکیلات هیچ راهی نمانده است. پس می‌باید به سوی سازماندهی و تشکل‌پذیری و متشکل کردن توده رنج و کار جامعه در پایگان طبقاتی خودشان، برای رهایی و سازماندهی توده‌های رنج و کار جامعه پیش رفت. شعار را برای شعار نباید داد، بلکه برای بسیج توده‌ای و راهجویی تحکیم مبارزه‌ی طبقاتی باید آنرا پی گرفت.

یکشنبه ۲۲ مهر ۱۴۰۳ برابر با ۱۳ اکتبر ۲۰۲۴